

ا معرفی کتاب ((رفاقت به سبک تانک))

# شُر و شور در پادگان!



● عنوان: رفاقت به سبک تانک

● نویسنده: داوود امیریان

● ناشر: سوره مهر

● تعداد صفحات: ۱۱۲

● توضیحات:

داستانی است که می‌خواهد دشمن را با خنده و زندگی، تحقیر و کوچک و بعد نابودش کند؛ کاری که رزمنده‌های نوجوان دفاع مقدس ناخواسته انجام می‌دادند و امروز داستان‌هایشان در دست ماست

«رفاقت به سبک تانک»، در سال‌های پایانی دهه هفتاد نوشته‌شده؛ زمانی که تقریباً ده سال از پایان جنگ تحمیلی می‌گذشته است و نویسنده کتاب قصد داشته که روایتی از جنگ برای نوجوان‌ها تعریف کند که برخلاف روایت‌های دیگر جدی نباشد و روحیه رزمندگان نوجوان دفاع مقدس را به تصویر بکشد.

همین‌جاست که پنجاه داستان کوتاه این کتاب متولد می‌شوند و از پی سال‌ها به دست نوجوانانی می‌رسد که خیلی بعدتر از پایان جنگ تحمیلی و خیلی بعد از نوشته‌شدن کتاب به دنیا آمدند، یعنی شما!

کلاس چهارم دبستان بودم، معلممان اول هر کلاس ادبیات اجازه می‌داد که یکی از بچه‌ها سه دقیقه، در مورد یک موضوع جالب، مثل یک کتاب، یک موضوع علمی، یا مثلاً خاطره یک سفر صحبت کند. درست یادم نیست که کتاب «رفاقت به سبک تانک» از کجا به دستم رسیده بود، اما وقتی آن را برای معرفی سه دقیقه‌ای به کلاس ادبیات بردم، شاید هر داستانش را بیشتر از پنج بار خوانده و خندیده بودم. هنوز که هنوز است آن داستان‌های کوتاه را یادم هست و یادم هست که یکی از آن داستان‌ها را اول کلاس ادبیات خواندم و بچه‌ها هم مثل من غش‌وریه‌ریسه رفتند.

قبل از خواندن «رفاقت به سبک تانک»، تصویر دقیقی از جنگ و جبهه در ذهنم نبود. ما بچه‌های متولد دهه هفتاد به نسبت دهه هشتاد و نودی‌ها فاصله کمی با دوران دفاع مقدس داشتیم. هنوز رزمنده‌های قدیمی جوان بودند و خاطرات آن دوران آن‌طور که امروز در دسترسمان است، وجود نداشت. برای همین وقتی اولین صفحات «رفاقت به سبک تانک» را خواندم، احساس کردم دارد جنگ و رزمنده‌ها را مسخره می‌کند؛ حتی کم‌کم داشت به من برمی‌خورد تا اینکه که پشت جلد کتاب به چشمم خورد، جایی که مشخصات نویسنده نوشته شده بود.

همان‌جا فهمیدم که نویسنده هم یک  
رزمنده قدیمی است. با مادرم نشستیم و  
حساب کردیم که چندسالگی به جنگ رفته و  
به عددی نزدیک چهارده یا پانزده رسیدیم.  
آن نویسنده بعد از آن روز برای همیشه در  
ذهن من ماند، داوود امیریان؛ نویسنده‌ای که  
بعدتر اغلب آثارش را خواندم؛ کتاب‌هایی مثل  
«جام‌جهانی در جوادیه»، «گردان قاطرچی‌ها»  
و «فرزندان ایرانیم».

کتاب «رفاقت به سبک تانک»، مجموعه‌ای از داستان‌های جداگانه‌ایست که هریک به بخشی از خاطرات طنز جبهه اشاره می‌کند. حجم هر داستان کوتاه و بین یک تا پنج صفحه است. به همین خاطر احتمالاً کتاب مناسبی برای بچه‌های دوره دوم دبستان به حساب می‌آید؛ یعنی بچه‌هایی که تازه شروع به خواندن کتاب‌های پرحجم کردند. البته به این معنی نیست که بچه‌های متوسطه اول از خواندنش لذت نمی‌برند.

اولین تصاویر دنیای دفاع مقدس با کتاب «رفاقت به سبک تانک» در ذهن من نقش بست. تصویر خشک و جدی جنگ، کم‌رنگ شد و به جایش تصویری از رزمنده‌های نوجوان پرشور و حالی شکل گرفت که جنگ (با همه سختی‌هایش) تغییری در روحیه آنها ایجاد نکرده بود، حتی شاید سرزنده‌تر شده بودند، نوجوان‌هایی که جسارت‌های عجیب داشتند و کارهای بزرگی کردند.



حالا که بعد از سال‌ها دوباره مقدمه کتاب را می‌خوانم، می‌بینم نویسنده هم پیش از رفتن به جنگ حس و حالی شبیه به من داشته. «نوجوانی بودم پرشروشور، هوایی شده بودم که به جبهه بروم، به جنگ دشمنی که می‌خواست ایران عزیزمان را لقمه چپ کند. آموزش‌دیده و کفش و کلاه کرده بودم تا راهی شوم، اما ته دلم قرص نبود؛ چرا؟ چون تصویری گنگ و دلهره‌آور از جبهه و جنگ داشتم. اضطرابم از این بود که آیا می‌توانم با فضای خشک و پر خون و آتش آنجا جور دربیایم یا نه؛ اما وقتی به جبهه رسیدم و زندگی را دیدم، مرثیه و شادی را دیدم. به اشتباه خودم پی بردم، نشاط و روح زندگی‌ای را آنجا دیدم و با پوست و خون لمس کردم که دیگر در هیچ‌جا ندیدم.»

کتاب «رفاقت به سبک تانک»، داستانی است که می‌خواهد دشمن را با خنده و زندگی، تحقیر و کوچک و بعد نابودش کند؛ کاری که رزمنده‌های نوجوان دفاع مقدس ناخواسته انجام می‌دادند و امروز داستان‌هایشان در دست ماست، در قامت یک کتاب کوچک. یادم هست کتابی که من در نوجوانی داشتم، یک مهر طلایی برجسته روی جلدش داشت که درست وسطش نوشته بود: «کتاب‌های طلایی»؛ این کتاب هم برای نوجوانی من یک کتاب طلایی بود، شاید برای نوجوانی شما هم.

| معرفی کتاب «رفاقت به سبک تانک» | خوانش بخش‌های منتخب |

# شر و شور در پادگان!



اغلب اوقات نوشتن یک داستان کوتاه از نوشتن یک داستان بلند سخت‌تر است، اینکه نویسنده بتواند یک قصه را در چند جمله بیان کند، توانایی خاص خود را لازم دارد. کوتاهی داستان‌ها به طنز آنها کمک می‌کند. گاهی اوقات یک مطلب طنز هر قدر کوتاه‌تر و سریع‌تر بیان شود، جذاب‌تر می‌شود.

داستان‌های کتاب «رفاقت به سبک تانک» بین یک تا پنج صفحه هستند. بعضی از آن‌ها این قدر کوتاه‌اند که در یک نگاه می‌شود خواندشان، اما در همین چند جمله کوتاه هم ماجراهای جالبی از جبهه روایت می‌کنند. مثل همین داستان کوتاه یک صفحه‌ای که ماجرای مسئول تبلیغات یک گردان است:

«مثل اینکه اولین بارش بود که پا به منطقه عملیاتی می‌گذاشت. از آن آدم‌هایی بود که فکر می‌کرد مأمور شده است که انسان‌های گناهکار مخصوصاً عراقی‌های فریب‌خورده را به راه راست هدایت کرده، کلید بهشت را به دستشان بدهد. شده بود مسئول تبلیغات گردان. دیگر از دستش ذله شده بودیم. وقت‌وبی‌وقت بلندگوهای خط اول را به کار می‌انداخت و صدای نوحه و مارش عملیات تو آسمان پخش می‌شد و عراقی‌ها هم دست به مقابله‌به‌مثل زدند و آن‌ها هم بلندگو آوردند و نمایش تکمیل شد.»

مسئول تبلیغات برای اینکه روی آنها را کم کند، نوار «کربلا کربلا ما داریم می‌آییم» را گذاشت. لحظه‌ای بعد صدای نره‌خری از بلندگوی عراقی‌ها پخش شد که «آمدی، آمدی خوش‌آمدی جانم به قربان شما. قدمت روی چشم. صفا آوردی تو برام!» تمام بچه‌ها از خنده ریسه رفتند. مسئول تبلیغات رویش را کم کرد و کاسه و کوزه‌اش را جمع کرد و رفت.»